

آینده از آن

نواندیشی دینی است

گفت و گو با مهندس میثمی

زمان و مکان یعنی «شرایط» را در احکام الهی قبول دارد. به قول مرحوم طالقانی «تحقق اصول در بستر زمان و مکان» یا آنگونه که در جای دیگر گفته است «محکومات در متشابهات موج می‌زند» و یا اینکه «آیات محکم قرآن در بستر زمان و مکان آیات متشابه می‌شوند».

به نظر من اینها همان توجه به عنصر «زمان» در مکتب و احکام است. این جریان معتقد است که مکتب قرآن به عنصر زمان توجه کرده است. مطالعاتی که تاکنون در مکاتب مختلف کرده‌ام دال بر این مهم است که هیچ مکتبی

■ همانگونه که مطلع می‌باشید، آقای خاتمی رئیس‌جمهور، مسأله اصلی را در زمان فعلی مردم سالاری دینی دانستند و بسیاری از اندیشمندان نیز چالش اصلی را در دوران کنونی بین «مردم سالاری» و روش‌های مخالف آن در عرصه اجتماع می‌دانند. نظر شما در این خصوص چیست؟

□ من در تاریخ ۷ خرداد امسال در مصاحبه‌ای با روزنامه ایران از مقابله دوبینش و روش و بن‌بست پیش آمده در این مقابله در شرایط کنونی سخن گفتم. آنچه در انتخابات ۱۸ خرداد با حضور گسترده مردمی اتفاق افتاد - که به نوعی شرکت مردم در یک رفتارندوم اعلام نشده هم بود - در واقع تأیید یک بینش و نگرش و روش بود. من در اینجا در خصوص این بینش و ویژگی‌های آن کمی صحبت می‌کنم.

آقای خاتمی طی سخنرانی تلویزیونی قبل از انتخابات ۸۰ گفتند: «آینده از آن نواندیشی دینی است» ایشان آغازگر «نواندیشی دینی» را در تاریخ معاصر علامه نائینی می‌دانند و معتقد است وی بنیانگذار منشور جامعه مدنی ایران می‌باشد و مرحوم طالقانی ادامه‌دهنده و احیاگر راه علامه نائینی است چرا که ایشان در سال ۳۵ با نوشتن مقدمه بر کتاب «تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملة» مرحوم آیت‌الله نائینی به نوعی آن را احیانمودند. ایشان معتقدند این سیر در ادامه به مرحوم امام، انقلاب اسلامی ایران و تداوم آنچه که در انقلاب گذشت منتهی می‌شود. به گمان من «نواندیشی دینی» وجوه مختلفی دارد که بسط و بررسی روند آن بسیار مهم و ضروری است.

■ این وجوه کدام است؟

□ وجه اول: نقش زمان و مکان در احکام: در بررسی جریانات یکصدساله اخیر کشورمان، شاهد دو جریان متفاوت و مخالف هستیم. جریان اول که مدعی است مبتنی بر اجرای احکام الهی است و کاری هم به زمان و مکان ندارد، این جریان اصطلاحاً تفکر سنگواره‌ای نامیده شده است که دگماتیسم، جمود و خشونت هم از آن مستفاد می‌گردد. جریان مقابل آن که به «مدرنیته» معروف است، با توجه به خشونت گرایان جریان اول می‌گویند کاری به احکام نداریم و تابع زمان و مکان هستیم.

علاوه بر این دو جریان، «نواندیشی دینی» جریان سومی است که نقش



«نواندیشی دینی» جریان سومی است که نقش زمان و مکان یعنی «شرایط» را در احکام الهی قبول دارد. به قول مرحوم طالقانی «تحقق اصول در بستر زمان و مکان» یا آنگونه که در جای دیگر گفته است «محکمت در متشابهات موج می زند» و یا اینکه «آیات محکم قرآن در بستر زمان و مکان آیات متشابه می شوند».

جریان دیگری که مرحوم نائینی سمبل آن است معتقد بود که باید به ضرورت زمان و مکان در احکام الهی توجه داشت و براین اساس معتقد بود که این «احکام الهی» باید به صورت یک راهکار قانون اساسی در بیاید که برای شرایط روز ما راهنمای عمل بشود.

«قانونگرایی» است.

دعوی اصلی صدر مشروطه این بود که یک جریان تحت رهبری مرحوم شیخ فضل الله نوری معتقد بود که ما احکام الهی را داریم و حلال و حرام خدا تا روز قیامت مشخص شده است و بدین جهت دیگر نیازی به قانون اساسی نداریم. اما در مقابل، جریان دیگری که مرحوم نائینی سمبل آن است معتقد بود که باید به ضرورت زمان و مکان در احکام الهی توجه داشت و براین اساس معتقد بود که این «احکام الهی» باید به صورت یک راهکار قانون اساسی در بیاید که برای شرایط روز ما راهنمای عمل بشود. ایشان با طرح مسأله جایگاه قانون اساسی در اسلام، مطرح می کرد که اگر به عنصر زمان در بطن مکتب توجه نکنیم به پدیده قانون اساسی هم نخواهیم رسید چرا که «قانون اساسی» تحقق قرآن و سنت است در بستر زمان و مکان. یعنی قرآن و سنت در عنصری زمانمند و مکان دار («جای گاه» دار) به صورت قانون اساسی متجلی گردد.

این قانون اساسی اجتهاد و برداشتی است از اسلام که به رأی مردم گذاشته شده و در مقطع زمانی خودش می تواند راهنمای عمل حکومت و مردم شود. بنابراین دومین وجه نواندیشی دینی «قائل بودن» جایگاه قانون اساسی بر مبنای بیان شده است. که در واقع احیای به روز فکر دینی است.

وجه سوم: همان مردم سالاری دینی است که با آن آشنا هستید.

■ از صحبت های شما چنین برداشت می شود که جریان نواندیشی دینی قائل به روح یابی در احکام و تحقق احکام در زمان های خاص بصورت قانون اساسی هایی مشخص است و این قانون اساسی خود یک سند شرعی است و بایستی به آن عمل بشود. حال در صورت امکان رابطه بین این قانون که برداشتی از قرآن است و خود احکام را بیشتر توضیح دهید.

□ من تاکنون بحثم این بود که عنصر اصلی و زاینده نواندیشی دینی عنصر زمان در دل مکتب است که اگر به این عنصر توجه کنیم بعداً می توان باور کرد که قرآن یک کتاب جاودانه و برای همه ادوار راهنمای عمل است.

این اولین مؤلفه نواندیشی دینی است. دومین عنصر همین روح یابی

چنین جایگاه والایی به عنصر زمان نداده است. در بررسی سابقه این امر اگر به عقب برگردیم می بینیم که قرن ها پیش نابغه بزرگ مسلمان حکیم ملاصدرا جدانبودن عنصر زمان از حرکت را مطرح می کند و دیدیم که بعدها انیشتین دانشمند بزرگ در آنسوی دنیا زمان را یکی از ابعاد شیء دانست. طول و عرض و ارتفاع و زمان (جایگاه = جای «مکان» + گاه «زمان»). به نظر من وجه اصلی و جوهره «نواندیشی دینی» همین است. وجه دوم: که در واقع نتیجه همان وجه جوهری نخستین و عبارت از



احکام است. مثلاً «متشابهات تحقق اصول در بستر زمان و مکان» و یا اینکه «محکمت در بستر زمان متشابهات می شوند». در هر شرایطی باید توجه کنیم که قرآن و سنت به چنانچه جریان می یابد و به صورت قانون اساسی عینیت پیدامی کند و چگونه بصورت راهکار و راهنمای عمل برای ملت درمی آید.

ملاحظه می کنیم به این نحو است که به قانون اساسی می رسم یعنی قانونگرایی یک جایگاه واقعی در اسلام پیدامی کند.

اینجاست که علامه نائینی می نویسد قانون اساسی مشروطیت رساله اجتماعی من است و به بحث تضاد بین مشروطه و مشروعه خاتمه می دهد. ایشان معتقد بود اگر نماد انقلاب مشروطیت، قانون اساسی مشروطه باشد این خود همان مشروعه است و اگر مراجعی هستند که رساله احکام شرعیه فرعیه می نویسند، قرآن علاوه بر احکام فردی احکام اجتماعی هم دارد و نیز ایشان در صدر مشروطیت می گفتند: «هذه بیضا عتبارة الینا» این بحث عدالت، آزادی، تساوی، نسبی گرایی، بحث حقوق مردم ... اینها چیزهایی بوده که در اسلام به بهترین وجه بوده، و عمیق تر و ظریفتر از این مفاهیم هم در قرآن و سیره انبیاء و ائمه بوده ولی به دلالتی بین صدر اسلام و ما فاصله افتاد و بحث حکومت بحث متروکه ای شد و ما حالا که داریم بر می گردیم به سازماندهی و اجتماعیات اسلام می بینیم اینها همه از نزد ما بسوی غرب رفته و رنگ و روغن خورده و دارد به سوی ما برمی گردد. صلح امام حسن (ع) هم شاید برای ده سال از حیات امام حسن (ع)، سند معتبری بوده است، صلحی که مناسبات بین زمان و مکان نیروها را در کادر قرآن ارائه می دهد و این سند تا مرگ معاویه از نظر امام حسین نیز رشد، سداد و مشروعیت داشت. وقتی این قانون اساسی توسط یزید زیر پا گذاشته می شود امام حسین (ع) قیام می کند. یا در صلح حدیبیه می بینیم در حالیکه به پیامبر (ص) وحی نشده بود، ایشان با راهنمایی قرآن و با توجه به مناسبات نیروها قرارداد صلح را امضامی کند و این قرارداد بشری برای دوران خاصی معتبر بوده است. خداهم تأیید می کند که این قرارداد می کند که شما با کفار بستید مورد تأیید من هم هست، یعنی هم الهی و هم مردمی بوده است.

تا آنجا که من می دانم به جایگاه قانون اساسی در اسلام کمتر پرداخته شده است. معمولاً بخشهایی از آن را از غرب گرفته و قسمتی را از دین می گیرند و یک ملفمهای بعضاً التقاطی هم می شود. ولی من فکرمی کنم تبیین امام و علامه نائینی همان است که عرض شد. مرحوم امام بارها گفته اند که احکام اجتماعی قرآن هفده برابر احکام فردی است.

اگر بخاطر داشته باشید در سال ۶۶ دهها لایحه در جهت خدمت به مستضعفین تدوین شده بود ولی به دلیل نارسایی های فقه آن زمان نتیجه نمی داد. آمدند و مجمع تشخیص مصلحت را تشکیل دادند و گفتند که احکام اجتماعی قرآن باید بر احکام فردی شرعی اولویت پیدا کند و اسمش را هم ولایت عامه یا مطلقه گذاشتند. منتها شرحی که آیت الله منتظری و یا آیت الله صانعی و شرحی که خود امام بر این ولایت عامه یا مطلقه دادند جوهرش این است که آنچه پیامبر انجام داد مثل جنگ، صلح، برگزاری نماز، عمران و آبادی و همه اینها را فقیه هم می تواند بکند و اینکه احکام اجتماعی قرآن اولویت دارد بر احکام فردی و در صدر اسلام هم همینطور بوده است

منتها چون در گذر زمان متروک مانده احکام فردیه شرعی اولویت پیدا کرده است. و من فکرمی کنم این یک تحول اجتماعی بزرگی بود اما ولایت مطلقه که در واقع ولایت بر فقه غیر اجتماعی و غیر سیاسی موجود بود تداوم نیافت و به مسیر دیگری کشانده شد.

من فکرمی کنم جریان سال ۶۶ یعنی ولایت احکام اجتماعی بر احکام فردی ادامه همان حرکت علامه نائینی و آیت الله طالقانی بود. اساس حرکت

می توان گفت که روند نواندیشی دینی از مشروطیت تا به امروز ادامه پیدا کرده و این روند است که آینده ما را رقم می زند. و خوشبختانه به یک بافت ۸۰ درصدی مردم نیز پیوند خورده است.

ما قرآن را قبول داریم و آن را راهنمای عمل و یک کتاب جاودانه می دانیم. لازمه جاودانی دانستنش هم اینست که به عنصر زمان در بطن آن توجه کنیم لازمه توجه به عنصر زمان توجه به تکامل است. اینجا تضاد احکام اجتماعی قرآن و احکام فردی جایگزین تضاد مدرنیسم و سنت می شود اگر این محتوا را به ظاهر بینان سنتی و ظاهر بینان طرفدار مدرنیته آموزش دهیم و مبنای دسته اول را جوهر تکامل و سیورورت الی الله بدانیم وجه معرفتی این تضاد به شکل خوبی حل خواهد شد.

مجاهدین هم همین بود. من یادم هست که مرحوم حنیف نژاد می گفت ما آمدیم که دستورات اجتماعی قرآن را پیاده کنیم، بقیه چیزها در رساله ها هست. رساله ها هم که همه مشابه هستند. مشکلات مردم فقط اینها نیست، مشکل مردم این حکومت غصبی است، حکومت کودتایی است، حکومت استبدادی است، حکومت موروثی است، حکومتی است که آزادی نمی دهد. ما آمدیم بگوییم که حکومت موروثی در قرآن نیست و اینکه حکومت وابسته باید سرنگون و استقلال ماتامین شود. حتی همین امر که امام فرمود که؛ نماز هم می تواند تعطیل بشود در برابر حفظ نظام، در سازمان هم مطرح شد.

آنجا هم گفته می‌شد اگر نزدیک غروب است و تو تحت تعقیب ساواک هستی نباید بروی مسجد و نماز بخوانی که بیایند تو را بگیرند باید در حالیکه فرار می‌کنی توجه به خدا بکنی و بعد بروی خانه جمعی و نماز را بخوانی. حفظ تشکیلی که اسلامی است از اوجب واجبات است. اما این مسائل را جمودهای فکری و دستهای مرموز وارونه کردند.

■ باتوجه به بحث اجتهاد، بنظر می‌رسد که از خود بحث اجتهاد

جریان سوم جریانی است که هم اعتماد سنتی‌ها را جلب می‌کند و هم اعتماد آنهایی را که مدرن هستند و اجتماعی اند.

تاریخ معاصر هم این را نشان داده چنانکه آیت‌الله طالقانی هم اعتماد فداییان اسلام و مؤتلفه را جلب کرد و هم اعتماد مجاهدین و فداییان و افسران حزب توده را.

مدرنیستهای ما اینها بودند. مرحوم امام در جریان انقلاب اعتماد همه اقشار را جلب کرد. یا شهید حنیف نژاد عنصری بود که همه ما را که سنتی بودیم جذب مبارزه کرد روی نهضت حسینی و نهضت امام علی و امام حسن کار کرد. روی قرآن و نهج البلاغه کار کرد و جوهر کارش هم تکامل بود.

یعنی هسته اصلی کارش مدرنیسمی بود که اعتقاد به تکامل تاریخ داشت و تبیین تکامل با قرآن و حرکت جوهری.

دو نوع برداشت وجود دارد. یک نوع آن اجتهادی است که احکام را از دل کتابها و منابع بدون توجه به زمان استخراج می‌کند و همان دیدگاه اولی است که گفتید و یک نوع دیدگاه هم معتقد به توجه به عنصر زمان در تحقق احکام هست. نظر شما در این مورد چیست؟

□ بله. به نظر من درست است. دو نوع اسلام است. یک نوع اسلامی که به زمان و مکان توجه دارد و یک نوع اسلامی که توجه می‌کند به در آوردن احکام از دل کتاب و اصلاً به زمان و مکان عنایتی ندارد. تأویل نمی‌کند و به واقعیت خارجی برگشت نمی‌دهد. در میان مفسرین هم دو نوع مفسر داریم. یک عده می‌گویند آیات قرآن کریم هر کدام ما به ازاء خارجی دارد. هر آیه‌ای یک

مدلول خارجی و یک عینیت دارد و مرحوم طالقانی می‌گوید هر آیه‌ای یک تأویل دارد. یعنی بر گرداندن به واقعیت خارجی و این لازمه‌اش این است که به زمان و روز توجه بشود.

آقای طالقانی می‌فرماید: اصلاً آیه و شیء یکی است. این قرآن قانون بیانگر تکامل است و تکامل، عینیت قرآن می‌باشد. اصولاً در آوردن احکام از دل کتاب بدون توجه به زمان، با سیره ائمه هم نمی‌خواند. امام علی علاوه بر قرآن خطبه‌های منجر به نهج البلاغه هم داشت، امام زین العابدین صحیفه سجادیه داشت. امام حسین خطبه‌های روز عاشورا را دارد، صلح امام حسن هم در کنار قرآن بود. اینها همه قرآن است ولی به زبان روز است. به هر حال مجموعه خطبه‌های امام حسین یک قانون اساسی برای زمان خودش است. در سال ۶۶ امام در پیام حج فرمود ما دو نوع اجتهاد داریم یک عقل و شرع درست حسینی داریم و یک عقل و شرع نادرست غیر حسینی. یعنی برای اولین بار مرزهای درون روحانیت را نه دو نوع سلیقه بلکه دو نوع بینش دانستند.

دو نوع اجتهاد هم داریم، اجتهاد اصلی که شیعه می‌گوید، شیعه جوهر اسلام است و جوهر شیعه هم اجتهاد است. جوهر اجتهاد هم این است که در مسیر ورود و خروج استنباط از احکام ترسی جز از خدا و عشقی جز به خدا و مردم نداشته باشیم، این اجتهاد و این روحیابی از احکام درست است.

■ اگر بخوایم مسائل مطرح شده تا اینجا را خلاصه کنیم به نظر می‌رسد به اعتقاد شما وجه جوهری و اصلی نواندیشی دینی همان توجه به زمان و مکان در استنباط و استخراج احکام و تفسیر قرآن ... می‌باشد و بر این اساس ضمن بدست آوردن درک واقعی و صحیح از محکم و متشابه، کتاب جاودانه و راهنمای عمل ما باشد و باز بر این اساس است که دعوای قدیمی مشروطه مشروطه حل شده و قانون اساسی تدوین شده توسط مجتهدین طراز اول که به تأیید آراء عمومی مردم هم رسیده است، سندی شرعی و معتبرترین اجتهاد و برداشت از قرآن در شرائط زمانی خاصی می‌شود و بدین ترتیب قانونگرایی با یک تبیین دینی نهادینه می‌شود همان امری که تحت عنوان وجه دوم نواندیشی دینی از آن یاد نمودید.

وجه سومی که به آن اشاره شد توجه نواندیشی دینی به مردم سالاری و احکام اجتماعی قرآن است، لطفاً بحث را ادامه دهید.

□ بله همین است. منتها لازم است یک توضیح مختصری بدهم. باتوجه به اینکه عنصر زمان در بطن قرآن مطرح شده است این کتاب در تمام ادوار و از منته راهنمای عمل است.

چنانکه مرحوم طالقانی در توشه‌گیری از سوره آل عمران می‌گوید اولویت احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی آن در این سوره مشهود است. اینجا نه احکام اجتماعی فدای احکام فردی می‌شود و نه احکام فردی فدای آن دیگری، بلکه اینجا احکام اجتماعی پس از مدت‌ها که ترک شده، احیامی گردد و احکام فردی هم جایگاه واقعی‌تر خودش را پیدای کند و بحث انهدام احکام شرعی نیست. می‌گویند که: نماز، روزه، خمس، ... بالاخره احکام فرعی است و فروع دین است و اینها باید تحت حاکمیت احکام اجتماعی قرآن قرار گیرند. اینجا در مورد بحث ولایت مطلقه یا بحثهایی که در سال ۶۶ بود من توضیحی می‌دهم که این بحث اتفاقاً به اصالت قانون اساسی می‌رسد و

می گوید: قانون اساسی یک حکم اجتماعی قرآن است و این با آن تعبیر استبداد و فوق قانون و مقوله‌هایی از این دست به کلی متفاوت است. مگر می‌شود مجتهدی رساله خودش را که رساله اجتماعی‌اش است و قانون اساسی است زیر پا بگذارد و بگوید من فوق این هستم؟ اگر دقیقاً روی محتوی این ولایت کار بشود بهترین برخورد با کسانی است که می‌خواهند ولایت فقیه را بصورت استبدادی درآورند و این می‌تواند تداوم انقلاب مشروطیت و نهضت ملی و انقلاب اسلامی باشد. حالا هم در انتخابات ریاست جمهوری ۲ خرداد و ۱۸ خرداد و نیز ۲۹ بهمن یک بافت ۸۰ درصدی مردم به این بینش و نگرش و روش رأی دادند. یعنی یک رفراendum در تأیید قانونگرایی و مردم‌سالاری بود. اجتهادی بود که مردم براساس اصول دین و بر مبنای خدا باوری و معاد باوری کردند در برابر اجتهادی که براساس «اصول فقه متکی به منطق ارسطو» می‌شود. توضیح بیشتر آنکه برعکس عده‌ای که اصلی‌ترین تضاد جامعه ایران را تضاد بین سنت و مدرنیسم می‌دانند بنظر من اصلی‌ترین تضاد در اصالت بخشیدن به احکام فردی و یا اصالت بخشیدن به احکام اجتماعی است.

■ البته منظور شما همه فقها بطور کلی نیست. چون بعضی‌ها با مردم هماهنگ بودند.

□ بله، بطور عمده می‌گویم. در انتخابات خرداد ۷۶ فقهای کلاسیک همه اجتهادشان در تأیید آقای ناطق نوری بود اما با تنفیذ قانونی آراء مردم، مملکت از یک بحران ایدئولوژیک نجات یافت. بنظر من این رأی مردم فقط رأی و عدد نبود، یک بالندگی در آن بود و آن همانطور که گفتیم پذیرش این واقعیت بود که دو نوع بینش و روش و اجتهاد داریم. مرحوم آیت‌الله آذری قمی به من گفت: کسی نمی‌تواند به منطق ارسطو نقد وارد کند و

از طرفی اصول فقه متکی به منطق ارسطوست. پس ملاحظه می‌کنیم یک عقل و شرع ارسطویی داریم که به این اجتهاد منجر می‌شود، یک عقل و شرع مبتنی بر اصول دین داریم که این اصول دین براساس خدا باوری، نهادینه شدن صداقت، جهت‌دار بودن تاریخ و معاد باوری استوار شده است. وجه دیگر بالندگی دوم خرداد این بود که همان افرادی که در سال ۶۶ در بحبوحه اسلام محمدی و اسلام آمریکایی در مقابل امام قرار گرفتند همان افراد و همان طیف‌ها در مقابل آقای خاتمی قرار گرفتند و این نشان‌دهنده آن بود که این دو در ورای عدد و آراء، در زیربنای جامعه ما چالش دارند و در مصاف این دو نگرش، یک بینش و روش حائز اکثریت آراء شد.

■ احکام فقه و رساله را که داشتیم، در دوران جدید قانون هم که

حاصل اندیشه بشری است در کنار آن قرار گرفت. قانون اساسی ایران را عده‌ای از فقها، اسلام‌شناسان و مبارزین تدوین کردند. برای قابل اجرا شدن رأی مردم بر آن صحنه گذاشت. در واقع این قانون اساسی پلی است بین اسلام و رأی مردم. در این مورد بیشتر توضیح دهید.

□ توضیح شما بیان همان دموکراسی اسلامی است و مردم‌سالاری دینی. ما می‌گوییم قرآن قانون حرکت جامعه و تاریخ است. بنابراین از اول معتقدیم که قرآن نه تنها با روند اجتماع و حرکت تاریخ تضادی ندارد بلکه حامی و موافق آن هم هست. بنابراین براساس این متدولوژی، پیش‌تازان جامعه و مبارزان، از قرآن استنباط و برداشت می‌کنند.

هم در انقلاب مشروطیت و هم در انقلاب اسلامی این پیش‌تازان و مبارزان و شکنجه‌شدگان وجود داشتند، اینها آمدند از قرآن یک استنباطی کردند و یک شبکه تزکیه شده‌ای بودند که می‌توانستند بطور نسبی حامل قرآن هم باشند. استنباط جمعی خود را هم به رأی مردم گذاشتند. یعنی اگر رأی نمی‌آورد، می‌گفتند: پس ما درست به ذهنیت مردم و عنصر زمان و مکان یعنی «شرایط» توجه نکرده‌ایم یا اینکه به استنباط خود شک می‌کردند. این همان مردم‌سالاری دینی است که بدون زور و شکنجه و اجبار در مسیر تحقق قرار گرفته و اخیراً در منطقه و مطبوعات جهان به عنوان صدور انقلاب دوم نام گرفته است. مطبوعات خارجی می‌نویسند که این موج تلفیق مردم‌سالاری و دین در منطقه در حال گسترش است. این وضعیت در صدر اسلام هم نمونه داشته مثلاً حضرت علی (ع) براساس آیه قرآن و حکم الهی ولایت داشت اما بعد از رحلت پیامبر با مسأله سقیفه روبرو می‌شود. آیا حکم الهی تعطیل می‌شود؟ حکم الهی تازمانی

که شرایط آماده نشده، به عبارتی مردم آن را نپذیرفته‌اند قابل اجرا نیست. اراده خداوند بر تکامل تدریجی قرار گرفته، پیامبران زیادی را فرستاده که این احکام را توضیح بدهند، تبلیغ کنند، آموزش بدهند تا احکام الهی با آگاهی اجرا شود. از نمونه‌های آن هم مثلاً صلح امام حسن (ع) است که آن حضرت وقتی بدون اعمال زور دید که مردم جنگ را نمی‌پذیرند، صلح کرد یا امام حسین (ع) وقتی به سمت کوفه رفت، گفت: مردم با من بیعت کرده‌اند، اگر بیعتشان را پس گرفته اند بگذارید برمی‌گردم. خوب این مردم‌سالاری است، یا جدیدترین نوع دموکراسی که به آن (Network Democracy) می‌گویند. یعنی دائماً نظر مردم را می‌خواهند، لحظه به لحظه این بیعت باید تازه شود. یا در انقلاب مشروطیت هم همینطور. در شماره ۸ نشریه

محتوای هرژمونی احکام اجتماعی این است که یک نیروی سوم و صادقی از یک موضع قرآنی و فرا صنفی و فرا جناحی و فرا گروهی بخواهد تضادهای جامعه ایران را حل کند این پروسه‌ای است که مسلماً جلوی جنگ داخلی احتمالی را خواهد گرفت و طرفندهای دست‌های مرموز رابه‌بن بست خواهد کشانید. و اینکار از هزینه‌های اجتماعی زیادی نیز جلوگیری خواهد کرد.

چشم‌انداز ایران مقاله‌ای با عنوان «اولین منشور جامعه مدنی» در ارتباط با علامه نائینی چاپ شد که در آن دقیقاً گفته شده مشارکت مردم از دل توحید درمی‌آید. این خیلی مهم است، به هر حال در انقلاب اسلامی هم همینطور. امام در صحیفه نور می‌گوید؛ که مردم به عنوان ابزار تلقی نمی‌شوند.

مرحوم طالقانی می‌گوید هدف از اجرای احکام رشد عقول است یعنی مردم عقلشان بطور آزاد تحولها را بیذیرد.

رهبری هم یکی از شرایطش این است که فریاد دل مردم باشد، بفهمد که نیاز مردم چیست. اینطور نیست که رهبری به‌زور باشد. مثلاً در زمان نهضت ملی اگر به نواندیشی دینی توجه کنیم می‌بینیم با اینکه مصدق

رهبر دینی نبود ولی حرکتش توسط آیت‌الله کاشانی و طالقانی، پذیرفته می‌شود و نهضت ملی نفت که مصدق بانی آن بود توسط چهارمراجع بزرگ آن زمان کسانی چون حاج سیدتقی خوانساری، آیت‌الله کوه‌کمره‌ای، آیت‌الله فیض و آیت‌الله صدر به فتوی در آمد.

چرا رهبری مصدق تا به این حد پیش‌تاز بود که اینگونه مراجع حرکت او را تأیید می‌کنند؟ برای اینکه حرکت مصدق به تعبیر امروز مابترین قرائت نواندیشانه از دین در زمان خودش بود و قرائت نواندیشانه از دین هم همان حکم اجتماعی قانون اساسی بود و مصدق هم خودش را فرزند انقلاب مشروطیت و قانون اساسی می‌دانست. و شعار او هم احیای قانون اساسی بود و علت پیروزی‌اش در قیام سی تیر هم این بود که می‌گفت وزیر جنگ طبق قانون اساسی باید نخست‌وزیر باشد و قدرت دربار را به نخست‌وزیر منتخب مردم و مجلس منتقل کرد. آقای خاتمی هم می‌گوید آینده از آن نواندیشی دینی است. می‌توان گفت که روند نواندیشی دینی از مشروطیت تا به امروز ادامه پیدا کرده و این روند است که آینده ما را رقم می‌زند. و خوشبختانه به یک بافت ۸۰ درصدی مردم نیز پیوند خورده است.

دزد بزرگ یعنی استعمار انگلیس را نهضت ملی و مصدق خلع بکردند. این خیلی مهم است که احکام معطل مانده قرآن آنجا اجرامی شود. در همان مقطع می‌بینیم مثلاً فدائیان اسلام که خود مسلمان و افراد ساده‌زیستی بودند عملکردشان پیش‌تازانه نبود و فقط به شکل احکام تکیه داشتند و ظاهر اسلام را می‌گرفتند.

آیت‌الله کاشانی می‌گفتند: شکستن شیشه مشروب فروشی ها در خطا انگلیس است. ولی فدائیان اسلام این کار را می‌کردند و برای آن به زندان هم می‌افتادند. به هر حال علت اینکه مصدق عملکردش پیش‌تازانه بود، این بود که حرکتش در بستر قانون اساسی و نواندیشی دینی بود. در این روندی که

الآن خاتمی می‌گوید، قراردادش و در این بستر حرکت می‌کرد. بنابراین یکی از مؤلفه‌های بسیار روشن نواندیشی دینی همین تکیه بر روی قرآن است. یعنی در آموزشهای جاری دینی ما چهاررکن را قبول داریم، قرآن، سنت، عقل، اجماع، ولی در حوزه علمیه ما هنوز قرآن درس رسمی نیست. در این دو سال اخیر یک کمی رسمیت پیدا کرده ولی هنوز هم جریان در این سمت نیفتاده، در همین راستا مرحوم علامه طباطبایی در کتاب المیزان می‌گوید: یکی می‌تواند مجتهد جامع‌الشرایط شود بدون اینکه یک آیه قرآن خوانده باشد. آیت‌الله جوادی املی می‌گوید: قرآن در حوزه‌ها مهجور مانده است. به هر حال نواندیش دینی کارش احیای قرآن بود. وقتی هم قرآن را بخوانیم متوجه می‌شویم که احکام فردی (فروع‌دین) چیزی حدود پانصد آیه است. ولی عمده‌تاً احکام اجتماعی است. مرحوم طالقانی هم می‌گوید که اینها همه‌اش فرمان خداست که چنان‌عقل نمی‌کنید، خوب این احکام خداست و باید در آن اندیشید این هم یک حکم الهی است.

■ تحقق این امر در سالهای ۳۹-۴۲

چگونه بود؟

آن سالها هم همینطور بود. مرحوم بازرگان می‌گفت: ما مسلمانیم، ایرانی هستیم. تابع قانون اساسی هستیم، مصدقی هستیم. یعنی احیای قانون اساسی را هم شعار می‌دادند. می‌گفت ما مسلمانیم. اما نه مثل آن مسلمانی که می‌گوید: «اللَّهُمَّ اَلْعَن اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ.» ما می‌گوییم «اللهم لعن من قتل دکتور سیدحسین فاطمی.

یعنی بجای اینکه با ظلم مبارزه کنیم ظالم را هم در مقطع مشخص می‌کنیم. دین سنتی کارش صدور حکم کلی است. ظلم بد است، دروغ بد است ولی نواندیشی دینی مصداق آن را هم مشخص می‌کند.

آموزشهای ارسطویی در سه مورد مدعی نیست. اول اینکه در مصادیق وارد نمی‌شود. دوم اینکه ژرف نگر نیست، بلکه ظاهرنگر و سطحی‌نگر است و سوم اینکه آینده‌نگر نیست. یعنی مسائل را براساس گذشته طبقه‌بندی می‌کند و آینده را پیش‌بینی نمی‌کند در حالی که نواندیشی دینی هر سه این ویژگی را با هم دارد، در همین راستاست که می‌بینیم در عصر ما خاتمی با مصداق برخورد کرده و کلی برخورد نمی‌کند. قانونگرایی به مرحله‌ای از رشد رسیده که نهادینه شده، منتهی بحث بر سر تأویل و تفسیر آن است.

■ آیا فهم شورای نگهبان همان فهم براساس آموزش حوزه‌ها یا همان اجتهاد مصطلح است؟ یا فهمی است که در اصول انقلاب و قانون اساسی و مقدمه آن و در شعارهای انقلاب آمده؟

آیت‌الله طالقانی می‌گوید

که حکم اولیه قرآن

«رشد و گسترش

امت واحده» است

یعنی تکامل را

به عنوان حکم اولیه

مطرح می‌کند.

که با سرمایه‌داری

نامحدود و مالکیت

نامحدود که از

آموزشهای جاری

دینی به عنوان

حکم اولیه درمی‌آید

بکلی متفاوت

است.



□ قانون اساسی یک سند شرعی است. طبق نظر امام و چهل و پنج مجتهد جامع الشرایط و اسلام‌شناسان و بیشتران مبارزه، مشروعیت داشته و فهم شورای نگهبان هم باید مبتنی بر آن باشد.

آیت‌الله منتظری هم در مذاکرات خبرگان قانون اساسی بدین مضمون می‌گوید که تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است چرا که شورای نگهبان رکن نظام است و خودش را باید در کادر قانون اساسی و انقلاب بداند. بنابراین اگر ۱۸ خرداد تبدیل به یک فراندوم نانوخته بین دو بینش و نگرش شد به این علت است که همه چیز به قانون اساسی و قانون اساسی هم به فهم شورای نگهبان منتهی می‌شد، حال باید دید آیا این فهم بر اساس میل اعضای شورای نگهبان است یا بر اساس یک ملاک و معیار و برهان؟ نظر خبرگان قانون اساسی این بوده که این ملاک و معیار مهم همانا تک تک مواد قانون اساسی است که مشروعیت هم دارد.

■ در باره سیر جریان نواندیشی توضیحاتی دادید، حال اشاره‌ای هم به شاخصهای آن داشته باشید.

□ عمده شاخصهای سیر جریان نواندیشی عبارت است از: منشور جامعه مدنی مرحوم علامه نائینی و نظرات آقای طالقانی که در نواندیشی دینی بسیار نقش داشته در بحثهایی چون «پرتوی از قرآن» و در بحثهایی مثل محکم و متشابه، جدانبودن قرآن از طبیعت و تاریخ که به تفصیل به آن پرداخته‌اند و مرحوم امام هم تفسیر ایشان را به طور مطلق تأیید کردند. عنصر زمان و مکان در احکام هم قابل توجه است و شاخص دیگر مرحوم مصدق است که خود را در بستر قانون اساسی می‌دانست و با عمل صالح ملی کردن نفت، مورد تأیید علمای بزرگ بود. خلع ید از استعمار انگلیس و حرکت بیشترانها را داشت گرچه ادعای علم دین و تخصص در فقه را نداشت ولی حرکت او مورد تأیید قرار گرفت. خودمهندس بازرگان مدعی بود که در پرتو نهضت ملی احیا و به حرکت اجتماعی، سیاسی وارد شده است. دکتر شریعتی هم در نامه‌های تنهایی می‌نویسد که من هم در آن شرایط دچار یأس شده بودم، ولی نهضت ملی مرا امیدوار و احیا کرد بعد می‌بینیم که دکتر شریعتی در جلسات اسلام‌شناسی حسینیه ارشاد در بررسی حرکت سیدجمال و عبود به نقطه قوت‌های آن دو اشاره کرده و ضعف آنها را در آنچه بدان تکیه کرده‌اند می‌داند. در ادامه اضافه می‌کند که عمل صالح این است که باید به توده‌ها تکیه داشت. بسیج توده هم امکان ندارد مگر با تکیه بر قرآن، و قرآن هم نه رجوع به تفاسیر، بلکه با تدبیر به متن قرآن و در شرایط آن مقطع از زمان. نیز معتقد بود این کار با تکیه به دانشجویان امکان پذیر است و از همین جا باید شروع کرد.

مرحوم حنیف نژاد را هم می‌بینیم که در سالهای ۴۰ به بعد قرآن خوانی و تدبر روی متن قرآن را احیا کرد و روش قرآنی عجیبی در انجمن اسلامی ایجاد کرد. کار روی نهضت امام حسین را عمیقاً انجام داد و احکام اجتماعی و حکومتی قرآن را احیا کرد.

بر خلاف عده‌ای که می‌گویند: این سنت بود که نهضت ملی را ازین برد و همینطور در انقلاب اسلامی ایران هم سنت غلبه کرد. به نظر من سیر واقعی غیر از این بوده و این نواندیشی دینی بوده که غلبه داشته و آینده هم از آن نواندیشی دینی است و در این مقاطع اندیشه‌های سنتی به معنای

ارسطویی‌اش عقب‌نشینی کرد. نواندیشی دینی در این مقاطعی که بر شمردیم سه ویژگی دارد. ۱- ژرف‌نگر است ۲- آینده‌نگر است ۳- در مصادیق هم وارد می‌شود. اوج آموزشهای حوزوی در صدور حکم است. نواندیشی علاوه بر احترامی که به صدور حکم «ظلم بداست» می‌گذارد عینیت ظالم را مشخص کرده و با آن هم مبارزه می‌کند. ماراهی جز آینده نگری و ژرف‌نگری و ورود در مصادیق پیش‌رو نداریم. در گذشته موضوع علم طبقه‌بندی اشیا و موضوعات آن بود ولی اکنون موضوع علم، بررسی روندهای آینده و همچنین حرکت از سطح به عمق می‌باشد.

■ تعیین «مشکل اصلی» یا بقول ما دهه پنجاهی‌ها، «تضاد اصلی» جامعه متحول و در حال گذار، موضوعی بسیار حیاتی و سرنوشت‌ساز است. علی‌القاعده تضاد اصلی یا عمده آن تضادی است که فراگیرتر از همه تضادهای دیگر بوده و حل مسائل و معضلات دیگر جامعه منوط به حرکت در جهت حل آن معضل اصلی و دردل آن حرکت امکان پذیر می‌باشد. تضاد «خلق و امپریالیسم» تضاد «مردم‌سالاری و دیکتاتوری»، تضاد «سنت و مدرنیسم» تضاد «طبقاتی» یا تضاد «کار و سرمایه» و... از جمله مهمترین پاسخهای ما به مسأله است. آنجا که هریک از این جوابها مبتنی بر بینش خاصی بوده و خود موجود استراتژی و تاکتیک‌های ویژه‌ای خواهد شد، بحث عمیق و گسترده پیرامون این موضوع و تلاش در جهت رسیدن به اجماعی نسبی در مورد آن از اولویت‌ها می‌باشد. شما در مطالبتان تضاد احکام فردی و

مطرح هست همین است. از سوی دیگر وقتی صحبت از مدرنیته می‌کنیم معلوم نیست صحبت از کدام مدرنیته است آیا آنچه در رنسانس اتفاق افتاد؟ که یک وجه آن طرح موضوع تکامل بجای خلق الساعه بود.

آیا این مدرنیته است؟

آیا این همان نیست که طالقانی آن را تعالی داد و بطور مشخص دکتر سبحانی آن را دنبال کرد؟ و بعدها به کتاب «تکامل» مجاهدین - که جزو آموزشهای رسمی آنها قرار گرفت - منجر شد، آیا این مدرنیته است؟ آیا مدرنیته در وجه متدولوژی عبارت است از استقراء بجای قیاس؟ آیا مدرنیته در وجه علم این است که نظریه بظلمیوس محو شد و نظریه کپرنیک جای آن نشست؟ می‌گویند در رنسانس استقراء به جای قیاس نشست. اگر اینطور باشد ما باید از روش استقراء برای بررسی سیر مبارزات داخل به جمع‌بندی برسیم نه از قیاس شکلی با غرب که خود نقیض رنسانس است.

آیا مدرنیته انقلاب اجتماعی کبیر فرانسه است؟

آیا انقلاب کبیر روسیه است؟

آیا انقلاب صنعتی انگلیس است؟ که البته در مورد هر کدام دین حرف دارد و مغایرتی هم با دین خنیف ندارد.

در این مسیر می‌بینیم که «پست مدرنیسم»، «مدرنیته» را نقد کرد. بنابراین تعریف مشخصی از «مدرنیته» هم نیست. می‌بینیم سنتی‌ترین مردم ما تسبیحات اربعه از نمازشان حذف نمی‌شود. در تسبیحات اربعه «الله اکبر، الحمد لله، لا اله الا الله، سبحان الله» هست که «سبحان الله» یعنی خدا از آلودگیهای ذهنی مامزه است، یعنی نه تنها دیالکتیک در عین پذیرفته می‌شود بلکه دیالکتیک در ذهن هم پذیرفته می‌شود و ذهن هم حرکت دارد. هر تصویری که در ذهن داریم خدا از آن پاکتر است. یا «الله اکبر» که تا بی‌نهایت تحول و سیورورت را می‌تواند تبیین کند. هیچ حدیقی در «الله اکبر» نیست با این توصیف چگونه سنت، می‌تواند دشمن اصلی «مدرنیته» تلقی شود. همانطور که گفتم بزرگترین تضاد تاریخ معاصر و زمان ما در ایران، همین تضاد بین احکام فردی و احکام اجتماعی است. اوج این تضاد در سال ۶۶ بود که امام گفتند: اگر کسی بخواهد احکام فردی را در مقابل احکام اجتماعی قرار بدهد این برداشتی آمریکایی از اسلام است. خود مرحوم امام سه مؤلفه دارند که عبارتند از: ۱ - بین رساله‌های آقایان و آنچه که در قرآن گفته می‌شود از زمین تا آسمان تفاوت است. ۲ - کتابهای ارسطویی بویی از آنچه که در قرآن دنبال می‌شود، نمی‌دهند.

۳ - فقه موجود، اجتهاد مصطلح بوده و آموزشهای مدرسه‌ای هستند و فلسفه عملی اسلام یعنی نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی و دیگر اصالت‌دادن به احکام فردی در مقابل احکام اجتماعی که امام آنرا برداشتی آمریکایی از اسلام نامیدند. پس نسل جوان را که در پی دست یافتن به هویت دینی جدید خود هستند نباید ملامت کرد. ما اگر به سیر نواندیشی دینی توجه نکنیم تحلیل جامعه ایران بسیار مشکل خواهد شد. ملاحظه می‌کنیم آمریکا هم گیج شده است. مؤسسه بروکلین که یک مؤسسه تحقیقاتی بزرگ در آمریکا است می‌گوید: اشتباه بزرگ آمریکا در ایران این است که چپ و راست را به سادگی مرزبندی می‌کند. چرا که ما می‌بینیم در جریان اصلاح طلب



اجتماعی را عمده‌ترین تضاد جامعه بیان کردید در این خصوص لطفاً بیشتر توضیح دهید.

□ من معتقدم که در تاریخ معاصر ما روند قرآن‌مداری، به عبارت دیگر روند نواندیشی دینی رو به رشد بوده است. که این روند را آقای طالقانی «قرآن در صحنه» نام دادند و من آن را «جریان قرآن‌راهنمای عمل» نامیده‌ام. در بستر اولویت قرآن هم ریشه‌هایی بوده، یک دوره‌ای بوده است که مرحوم علامه طباطبایی نفس اولویت دادن به قرآن را مطرح کرد. در مسیر محور قرار دادن قرآن بود که ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، احکام فردی و احکام اجتماعی مطرح و روی آن کار شد. از دهه چهل به بعد هم بیشتر درباره کلید فهم قرآن کار شد. چیزی که من خیلی روی آن تأکید دارم و معتقدم نیروها باید بر روی آن کار بنیادی و پیگیری انجام دهند. این است که در ۱۲۰ سال گذشته، تضاد اصلی جامعه ما، به‌طور خاص تضاد بین سنت اصطلاحی و مدرنیسم اصطلاحی نبوده است. این تضاد ابهامهایی هم دارد از یک سو، وقتی از سنت صحبت می‌شود آیا منظور سنت نبوی و انبیاء است که در قرآن آمده؟

آیا سنت ائمه هدی است؟

آیا سنت ناسیونالیسم ایران باستان است؟

آیا سنت، سنت فقه ارسطویی است؟ فقه سنتی است؟

ملاحظه می‌کنیم دقیقاً مرز بین سنت‌های مختلف را باز نمی‌کنند و یک نوع سردرگمی ایجاد می‌شود و یکی از مشکلاتی که حالا در تحلیل جامعه ایران

رگه‌های سنتی قوی وجود دارد. در جریان سنتی هم رگه‌های اصلاح‌طلبی هست. در جریان اصلاح‌طلب رگه‌های ضد غربی شدید وجود دارد. در جریان سنتی هم همینطور. اصلاح‌طلبان ایران انتفاضه را تأیید می‌کنند. سنتی‌ها هم آنرا تأیید می‌کنند، می‌بینیم اساس تحریم‌های آمریکایی هم روی همین جریان حمایت ایران از انتفاضه است.

این است که باید یک بازبینی در نگرش خود داشته باشند و دیدگاه عمیق‌تری پیدا کنند. این که آقای خاتمی می‌گوید باید بازنگری در اولویت دادن به احکام اجتماعی در مقابل احکام فردی صورت بگیرد، همین است. که یکی از آن احکام اجتماعی می‌شود قانون اساسی. به نظر من راهبردی استراتژی چیز دیگری است. تحقق اصول در بستر زمان و مکان نیست. یک مکانیزمی دارد که پیاده کردن این اصول در بستر زمان و مکان هنرمی‌خواهد اگر این کار انجام شود ایران از جنگ داخلی هم نجات پیدامی‌کند. مکانیزم آن بدین ترتیب است که مذهب‌های ما که خیلی هم مخلص هستند و رساله‌ها موبه‌مو انجام می‌دهند. خمس و زکات را سر وقت پرداخت می‌کنند. به زن و بچه می‌رسند به هر حال گاهی اوقات دروغ را هم واجب می‌دانند.

اینها از یک طرف باور دارند که با خدا هستند، خلوص دارند و مذهبی هستند و از طرف دیگر می‌گویند چرا در انتخابات آن هم در یک جامعه دینی، از آراء مردم برخوردار نشدید؟ پس نتیجه می‌گیرند که جریان مقابل ناحق است. در این میان دست‌های مرموزی هم می‌آیند و تحریکشان می‌کنند که نواندیشان دینی، دیندار نبوده و لاابالی‌اند. اینطرف هم می‌گویند ما رأی آوردیم و بر اساس اندیشه قرآن خودشان را حق می‌دانند. لذا این دو جریان می‌خواهند یکدیگر را حذف کنند. حالا اگر یک جریان سومی بیاید با عنوان نواندیشی دینی و بگوید آقای مؤمن و دیندار! من احکام

فردی و فرعی شما را قبول دارم، نماز، روزه، خمس، زکات و اینها را قبول دارم اما در جایگاه خودش، در کنار اینها احکام اجتماعی هم هست که در صدر اسلام هم بوده. ائمه و انبیاء اینگونه بوده‌اند در انقلاب مشروطیت و نهضت ملی و انقلاب اسلامی نیز به‌ظهور رسیده و به‌صورت قانون اساسی درآمده است و این واقعیت دین ما است که احکام اجتماعی قرآن اولویت دارد بر احکام فردی. خودتان هم می‌گویید فروع دین است نه اصول دین. ما در تحقق اصول به این احکام اجتماعی هم رسیدیم. باید بگوییم نه این حذف شود نه آن و اینها با هم هماهنگ بوده و هزمونی با احکام اجتماعی است. از نظر من

هر دو با یک همزیستی مسالمت‌آمیز خوبی می‌توانستند پیش بروند. ولی این اتحاد و مبارزه ادامه نیافت و این بود که مسأله ابعاد سیاسی پیدا کرد و چالش عمیق‌تر از توان تاریخی در ایران بوجود آورد. برای اولین بار در سال ۶۶ در تشکیل حزب الله که سال‌های اوایل انقلاب با هم متحد بودند انشعاب بزرگی رخ داد. عده‌ای اسلام آمریکایی تلقی شدند و یک عده‌ای اسلام محمدی. همزمان انشعاب روحانیون مبارز از روحانیت مبارز به‌وقوع پیوست ولی چون واژه «مطلقه» که یک واژه حوزوی است در مقابل «مقیده» و با فرهنگ ضد استبدادی مردم همخوانی نداشت و آن را برای خدا به کار می‌بردند باعث شد که هزمونی احکام اجتماعی در بین مردم و نظام نهادینه نشود.

در حالیکه بکاربردن واژه عامه‌به‌جای واژه مطلقه با فرهنگ مردم مطابقت بیشتری داشت. محتوای هزمونی احکام اجتماعی این است که یک نیروی سوم و صادقی از یک موضع قرآنی و فراضنی و فراجناحی و فراگروهی بخواهد تضادهای جامعه ایران را حل کند این پروسه‌ای است که مسلماً جلوی جنگ داخلی احتمالی را خواهد گرفت و ترفندهای دست‌های مرموز را به بن بست خواهد کشانید. و اینکار از هزینه‌های اجتماعی زیادی نیز جلوگیری خواهد کرد.

■ بعد از رنسانس در غرب تاحدزبادی ما شاهد چالش و درگیری بین سنت و مدرنیسم بوده‌ایم. این چالش به نحو مشخصی در دل یک قانون اصلی یا تضاد اصلی که همان قانون تکامل است، بیان می‌شود یعنی تضاد نوخواهی، تجددطلبی و تنوع‌خواهی بشر با قانونهایی که در اثر مرور و گذر زمان اولویت خود را از دست داده‌اند و مسخ شده‌اند.

این تضادی را که شما در ایران مطرح کردید یعنی تضاد احکام اجتماعی و فردی قرآن را چگونه می‌توان در قالب قانون کلی

ترجیحی که دین بر حقوق بشر دارد این است که دین عدالت و آزادی و انققاد و... را در بستر زمان و مکان مطرح کرده و درجه تحقق آنها را در هر مقطعی روشن می‌کند که جامعه دچار چپ‌روی و راست‌روی نشود.

دین به قانون تکامل تدریجی حرکت در جامعه توجه دارد و بر این مبنای استدلالی است که می‌تواند عدالت و آزادی را ترکیب‌بندی و حد آنها را در هر مقطع زمانی مشخص نماید.

تکامل بیان کرد؟

□ این تضاد بین احکام اجتماعی و فردی را خود قرآن به نحوی حل کرده، قرآن یک روح دارد که محکم است و یک متشابه دارد. به هر حال همه جا باید به خدا و صفات او تأویل کنیم تا این تضاد حل شود. می‌گویند فلسفه قرآن نجات بشریت است. شما اگر در حال نماز باشی و بچه‌ای داخل حوض بیفتد ادامه نمازت این است که بچه را نجات بدهی یا امام حسین (ع) حج نیمه تمام خود را با رفتن به کوفه و پیوند با مردم به اتمام می‌رساند.

■ من سؤالم این بود که براساس قانون تکامل بر اثر مرور زمان

برخی از احکام جای خود را به احکام جدید می دهند، در واقع احکام جدیدی مشابه یا برتر از احکام قبلی حاکم می شوند. این قانونمندی کلی، چالش جوامع را بیان می کند. حالا این تضاد بین احکام اجتماعی و فردی در قالب چالش کلی چگونه بیان می شود؟

□ مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن می گوید جوهر نسخ، شکوفایی و تکامل است یعنی وقتی به پدیده شکوفایی توجه داشته و هر لحظه یک حرکت نوین داشته باشیم، طبعاً این حرکت نو باعث کم رنگ شدن حرکت قبلی

می شود. حرکت قبلی از بین نمی رود جایگاه

جدیدی در تکامل دارد. با همین بینش اگر به ناسخ و منسوخ نگاه کنیم تکامل همیشه گذشته خودش را در بر دارد و از بین نمی برد.

جهان انسان شد و انسان جهانی

از این زینده تر نبود بیانی در چشم انداز شماره ۳ هفت تحت عنوان شکوفایی جوهر نسخ به این مطلب اشاره شد، که مبنای خوبی برای تحول و تکامل و روحیابی احکام می باشد. منتهی اگر این مکانیسم تکامل و قانونمندی آن را در قرآن بفهمیم خیلی کار عظیمی است.

برخی از مفسرین می گویند برخی آیات قرآن منسوخ شده مرز آن هم مشخص نیست که کدام ناسخ است و کدام منسوخ. اصلاً قبل از اینکه ما وارد قرآن شویم ایمانمان را سست می کنیم که قرآنی که برخی آیات منسوخ است چگونه می تواند راهنمای عمل ما باشد. ولی با بینش مرحوم طالقانی (که در مقاله چشم انداز شماره ۳ هم آمده) قابل تبیین است. در موضوع درجات حرمت شراب یک جا می گوید که موقع نماز مست نباشید. جای دیگری می گوید منافع و مضاری دارد جای دیگر می گوید فاجتنبواه اصلاً دوری کنید. این سیر آمده که منحنی را ترسیم کند. در هر جامعه ای شما باید به این منحنی توجه

کنید مثلاً اگر در آمریکا برویم بگویم مشروب نخورند؟ یا دست روی تضاد سیاه و سفید بگذاریم؟ باید ببینیم که حذر شد آن جامعه در کجای این منحنی قرار می گیرد. بنابراین تمام این آیات منسوخه راهنمایی شود.

من نکته ای را توجه بدهم که در توجه به روح احکام یا عدم توجه به آن بعبارتی توجه به عنصر زمان در روحیابی احکام تضادی را مشاهده می کنیم که جهت تکامل دارد و می تواند به عنوان یک چالش اصلی جامعه بجای همان چالشی که گفتیم جوابگو نیست، یعنی تضاد بین سنت و مدرنیته مطرح شود چون به هر حال یک جهت تکاملی دارد. جریانی که روح زمان را در احکام می بیند طبیعتاً به این اجتهاد پویا و زنده دست می زند و احکام را در بستر زمان

می نگرد ولی جریان دیگر احکام را اصول فاقد روح و خشک و فارغ از زمان آن می داند و نتیجتاً به یک جمود و در جازدن مبتلا می شود. این را می شود به عنوان تضاد اصلی جامعه ایران مطرح کرد.

■ ولی این بحث مطرح شده که عنصر تکاملی قانونمندی در تضاد

احکام فردی - اجتماعی چگونه در آن ملحوظ می شود یعنی جایگزینی اش با چالش سنت و مدرنیسم چگونه اتفاق می افتد؟ چون اگر این چالش، چالش اصلی باشد باید بر اساس آن بتوانیم به تبیین حوادث و اتفاقات و پیش بینی آینده

بپردازیم و استراتژی را بر مبنای آن تنظیم کنیم. می توانید چند مثال بزنید که چگونه این اتفاق می افتد؟

□ ما قرآن را قبول داریم و آن را راهنمای عمل و یک کتاب جاودانه می دانیم. لازمه جاودانی دانستنش هم اینست که به عنصر زمان در بطن آن توجه کنیم لازمه توجه به عنصر زمان توجه به تکامل است اینجا تضاد احکام اجتماعی قرآن و احکام فردی جایگزین تضاد مدرنیسم و سنت می شود، اگر این محتوا را به ظاهر بینان سنتی و ظاهر بینان طرفدار مدرنیته آموزش دهیم و مبنای دسته اول را جوهر تکامل و صیرورت الی الله بدانیم وجه معرفتی این تضاد به شکل خوبی حل خواهد شد.

یعنی آنچه که احکام اجتماعی را به احکام فردی اولویت می بخشد همان تکامل است و همان عنصر زمان و شکوفایی با جوهره نسخ است. اگر زمان و تکامل تدریجی و عینیت قرآن در تاریخ را متشابهات بگیریم، محکمت در بستر زمان متشابهات خواهند شد. عده ای متشابهات را دور می ریزند و می گویند باید ایمان داشت ولی عمل نکرد. لذا ایمان ما را قبل از ورود به قرآن سست می کنند. مرحوم طالقانی هم محکمت را قبول داشت، هم

متشابهات را. این جریان سوم جریانی است که هم اعتماد سنتی ها را جلب می کند و هم اعتماد آنهایی را که مدرن هستند و اجتماعی اند. تاریخ معاصر هم این را نشان داده چنانکه آیت الله طالقانی هم اعتماد فداییان اسلام و مؤتلفه را جلب کرد و هم اعتماد مجاهدین و فداییان و افسران حزب توده را. مدرنیستهای ما اینها بودند. یا مرحوم امام در جریان انقلاب همه اقسار را جلب کرد. یا شهید حنیف نژاد عنصری بود که همه ما را که سنتی بودیم جذب مبارزه کرد روی نهضت حسینی و نهضت امام علی و امام حسن کار کرد. روی قرآن و نهج البلاغه کار کرد و جوهر کارش هم تکامل بود. یعنی هسته اصلی کارش مدرنیسمی بود که اعتقاد به تکامل تاریخ داشت و تبیین

حضرت شعیب می گوید :
کم فروشی استعمار از جان
طرف مقابل است. و «ویل
للمطفقین، الذین اذا اکتالوا
على الناس يستوفون، اذ
اکالوهم او وزنوهم
يُخسرون» (سوره مطفقین،
آیات ۱ الی ۳) : ضمیر «هم»
در این آیه به انسان
بر می گردد یعنی اگر کم
فروشی کنی استعمار انسان
از انسان است. حالا این
مسئله عرف شده اما کسی به
منشأ عرفانی آن توجه
نمی کند، اینجاست که فرق
مردم سالاری دینی با مردم
سواری دینی آشکار
می شود.

تکامل با قرآن و حرکت جوهری، طرفداران تکامل در تبیین آن مانده‌اند و حلقه مفقوده را مطرح می‌کنند ولی طالقانی و حنیف نژاد تکامل را با حرکت جوهری تبیین کردند. این تبیین آمد زیربنای تضاد سنت و مدرنیسم شد و موتور محرک برای حل روحیابی آیات قرآن و احکام گشت. موتور محرک برای ناسخ و منسوخ و نیز محکم و متشابه گردید.

■ آیا این بینش می‌تواند جامعه ما را به سمت توسعه و رشد رهنمون کند؟

□ آیت‌الله طالقانی می‌گوید که حکم اولیه قرآن «رشد و گسترش امت واحده» است یعنی تکامل را به عنوان حکم اولیه مطرح می‌کند. که با سرمایه‌داری نامحدود و مالکیت نامحدود که از آموزشهای جاری دینی به عنوان حکم اولیه درمی‌آید بکلی متفاوت است.

من نبوغی در آیت‌الله طالقانی دیدم که این مطلب را بواسطه اعتمادیابی به خاطر انسی که به ایشان داشتیم، نمی‌گویم. بلکه استدلالی که ارائه کرد متکی به تکامل است. مثلاً بحث ناسخ و منسوخ را به بهترین وجه از روی تکامل حل کرده، بحث محکم و متشابه را بر مبنای تکامل حل کرده، که نفس تکامل یک امر بیینی است که کسی روی آن شک ندارد حتی فرعون هم سبیل‌الرشاد را مطرح می‌کند منتهی می‌گوید راه رشد همان است که من می‌گویم. در حالیکه سد راه تکامل شد. مؤمن ال فرعون در سوره غافر هم سبیل‌الرشاد را مطرح می‌کند راهی که ما را به رشد و به آخرت می‌رساند، از مبدأ و معاد شروع می‌کند. این استدلال بین است. یعنی اگر ما مبنای استدلالمان را بر این منوال بگذاریم به توسعه و رشد خواهیم رسید. مرحوم طالقانی در تفسیر سوره آل عمران می‌گوید اینقدر در فکر شکل حکومت نباشید. اسلام به هیچوجه شکل حکومت را مشخص نکرده است. بلکه راه رشد را مشخص کرده است، می‌گوید: شکل حکومت تابعی است از درجه تکامل اجتماعی جامعه. مصدق هم در کتاب «خاطرات و تألماتش» می‌گوید: چه‌بسا که راه رشد در مشروطه پیش از جمهوری باشد و این بحثی که می‌گفتند مصدق می‌خواست جمهوری راه بیندازد به کلی غلط است. از نظر استدلالی هم می‌گوید شکل حکومت ملاک نیست چه بسا کشورهای پیشرفته غربی هستند که حکومت سلطنتی دارند. حضرت یوسف راه رشد را در این می‌بیند که در یک کابینه به پرست شرکت کند یا امام رضا راه رشد را در این می‌بیند که ولیعهد مأمون شود. باید ویژگیهای تکامل را درآورد و به روز نمود. در حال حاضر با این حق و باطل و چپ و راست کردن‌های ظاهری مردم گیج شده‌اند که چپ و راست چی هست؟ خوب این را باید از یک استدلال بین درآورد که همان راه رشد و راه تکامل است. نیروهای تکاملی چه کسانی هستند؟ نیروهایی که سدره تکامل شده‌اند چه کسانی هستند؟ این را ما باید به تفصیل در هر مقطع از زمان کار کنیم.

■ آقای خاتمی مردم سالاری دینی را مطرح می‌کند. آیا این مسأله در دل تضاد اصلی جامی گیرد یا نه؟

□ همانطور که مرحوم طالقانی می‌گوید، عینیت دین همان رشد و گسترش امت واحد در جهت تاریخ است. دین می‌گوید «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد» اکراهی در دین نیست، اجباری در دین نیست، چرا که دین راه رشد است. خدا این راه رشد را تضمین کرده، بنابراین باید در برابر موانع راه

مردم مدارا و تحمل پیشه‌کنیم و نباید از حاکمیت موقتی زر و زور و تزویر آنقدر ناراحت شویم که به شیوه‌های نادرست دست بزنیم. چرا که حاکمیت آن چندصباحی بیشتر نیست. مردم سالاری دینی یعنی اضافه کردن دین به مردم سالاری و به عبارتی قرارداد مردم سالاری در جهت تکامل، کافی است که گفته شود «دین یعنی قانون تکامل و تکامل یعنی عینیت دین». اما آنقدر غبار روی دین را گرفته که باید این توضیحات به مردم داده شود.

■ بحث آزادی و مردم سالاری به عنوان یکی از پدیده‌های دوران مدرن و مدرنیته مطرح است و بعد از دوم خرداد اصطلاح مردم سالاری دینی که توسط آقای خاتمی مطرح شد بنظر می‌رسد در جهت پیوند دادن این پدیده مدرن با دین است. گرچه بسیاری از مخالفین و منتقدین که در هر دو جناح هم هستند بیان کرده‌اند که نمی‌توان پدیده دنیای مدرن و مدرنیته را به پدیده سنت پیوند زد. در واقع این پیوند را نوعی التقاط و التقاط نجسبی تلقی می‌کنند. نظر شما بطور خاص روی این دو اصطلاح مردم سالاری و دین، دین و دموکراسی و سابقه و رابطه شان چیست؟ گرچه در توضیحات قبلی رابطه دین و قانون اساسی و رأی مردم شکافته شد.

□ یک نکته کلیدی هست که باید به آن اشاره کنم. در حدیث ثقلین می‌گویند «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». ما کتاب را که دین باشد نمی‌توانیم جدای از عترت که چیزی بیرون از کتاب است، در نظر بگیریم. عترت همان مردم است یا شبکه‌تزی که شده‌ای که خود را حامل کتاب می‌کند بنابراین این ستون اساسی دین است که از مردم جدایی پذیر نیست. اصولاً «قانون شیء نمی‌تواند از خود شیء جدا باشد». دین قانون شیء تلقی می‌شود و مردم خود شیء. مگر ما می‌توانیم این دورا از هم جدا کنیم. این کار ارکان دین مناست. این حدیث نبوی هم در دین من هست و قابل استدلال است. من یادم هست آقای مشکس می‌گفت شبکه منی خواهد چیزی به قرآن اضافه کند فقط یک شبکه که پیوسته است که می‌تواند حامل قرآن باشد. اولی الالباب است جریان صالحین و حدیث من است، جریان انبیاء شهدا و صدیقین است. مردم را انبیا تشکیل می‌دهند. یعنی دین منی تواند از عینیت خود یعنی مردم جدا باشد. حالا وقتی می‌گویم مردم سالاری دینی یعنی آن مردم سالاری که دین راهنمای وفاق و عدم تفرقه باشد. بدان که دین را به آن نجسبایم و هر میلی که مردم کردند بگویم آن درست است اینجاست که دموکراسی غربی مرزبندی دارد.

■ حکم طالقانی وقتی بحث مردم را در قرآن می‌کند به مردم بطری که در جهت رشد و تکامل هستند اصال می‌دهد. بعد می‌گوید اینها جوهره و موتور محرک مردم می‌شوند یعنی در هر جامعه مردم سالاری به اعتبار این مردم است. این عبارت اولی الالباب شبکه اعتماد شبکه‌ای که مردم از راه انبیا تشکیل شده‌اند. یعنی خدا به قول خود این شبکه را تعیین کرده است که مردم سالاری از آدم‌های صادق و صالح و متقی در جامعه باشد. «اولی الالباب» یعنی هر قومى هدایتگرى دارد. این است لایزال تکامل است. این استدلال است که با اینها از مطالب آقای طالقانی و با استفاده «لا اکراه فی الدین» می‌گویم ایشان می‌توانند ذات دین اکراه و اجبار نیست. اکراه و اجبار کار ظاغوت است «قد تبین الرشد»

یعنی راه رشد مشخص و بین است، راه تکامل همان راه خداست که خدا آنرا تضمین کرده و اراده خدا بر آن قرار گرفته است. بنابراین یک مؤمن چه الزامی دارد که اکراه و اجبار کند و زور بگوید. چون اگر آنهايي که سدره تکامل و اربابان زر و زور و تزوير هستند موقتاً حاکم شوند مؤمن آرامش دارد که اینها موقتی هستند و ما نباید به شیوه‌های آنان تن بدهیم. مثلاً اگر آنها سرکوب می‌کنند ما نباید سرکوب کنیم. اگر آنها آزادیها را از بین می‌برند ما نباید آزادیها را از بین ببریم. و «مکروا و مکروالله و الله خیر الماکرین». آنها مکر کردند ولی مکر خدا بهترین است و آن دین است که راه رشد را ادامه می‌دهد که راه تکامل و راه خودش است. آنها سد راه می‌شوند حمله می‌کنند، تجاوز می‌کنند (اکراه، اجبار) ما هم در مقابلش دفاع می‌کنیم. و این دفاع برای ما تازیه تکامل می‌شود و رشد مجدد، اینکه علامه نائینی می‌گوید «هذه بضاعتنا ردت الینا» بی دلیل نیست چون جوهر دموکراسی مداراست و این است که انسان بتواند حتی دشمن خود را تحمل کند، «تفاهم» جوهر دموکراسی است.

تکامل یک امر بین است و خدا تکامل تاریخ و طبیعت را تضمین کرده، این دلیل روشنی برای مداراست. دلیل ندارد مخالف خودمان را سرکوب کنیم زیرا وجودش ابدی نیست. موقت است و تاریخ جهت دارد، چون ما در دین خود تاریخ را جهت دار می‌دانیم. این ایمان به جهت داری، سنگری برای مؤمن است که مسؤولیت و «باید» از آن در می‌آید. وقتی گفته می‌شود تاریخ جهت دارد این «باید» و «نباید» از درون همین جهت تاریخی سر در می‌آورد. مثلاً در مکتب لیبیرالیسم اگر اربابان زر و زور و تزوير حاکم شدند ما دلیلی نداریم که اینها حکومتشان ابدی نیست. بنابراین مدارا نخواهد بود و برای سرنگونی همدیگر تلاشی می‌کنند. ولی ما باید چنان ایمانی داشته باشیم که آنها را حاکمیت‌های موقت بدانیم و مسؤولیت داریم که کار کنیم بشکل بدهیم کادرسازی کنیم فرهنگ را بالا ببریم و ایمان داشته باشیم که اینها حاکم نخواهند ماند. خودمان هم فعال خواهیم شد. اگر موقتی هستند ما با فعالیت خود آنان را موقتی‌تر می‌کنیم. سلیمان رشدی گفته بود هر که مدارا را (که در دموکراسی به عنوان یک اصل زیربنایی تلقی می‌شود) قبول ندارد ما نمی‌توانیم با او مدارا کنیم. در صورتی که در دین ما شیطان هم که دشمن قسم خورده است، خدا را (که اصل دین اسلام است) قبول دارد و مدعی هستیم کسی نمی‌تواند خدا را قبول نداشته باشد، هر چند به زبان هم بگوید. خدا به همه روزی می‌دهد و همه آزادند. بت پرستهای زمان حضرت ابراهیم آزاد بودند. کسی کاری به کارشان نداشت. زنادقه آزادی عمل داشتند. این سنگ زیرین آسیای مدارا و دموکراسی است.

در تاریخ معاصر هم دیدیم که دیندارترین آدمها دموکرات‌ترین بودند مثل میوزاکوچک خان، مدرس، مصدق، مرحوم طالقانی و امام که بلافاصله پس از انقلاب، قانون اساسی را مشروعیت داد و گفت: حزب توده هم آزاد است، مارکسیستها هم آزادند. به نظر من اگر دست به مبارزه مسلحانه نزد نبودند یا به دام آن نیفتاده بودند وجودشان می‌توانست الگوی وفاق خوبی در اوایل انقلاب برای جامعه باشد و همیشه بهار آزادی داشته باشیم. مرحوم طالقانی در احکام فقهی بقرتی از قرآن نیز نوآوری‌های جالبی دارد، ایشان می‌گوید، در احکام حوزوی و در عرف اگر در معامله ای دوطرف راضی باشند کافی

است و تجارت انجام می‌شود. اما قرآن می‌گوید علاوه بر عرف، عرفان نیز لازم است بدین معنا که اگر یک طرف معامله سرطرف دیگر کلاه بگذارد و طرف مقابل خیر نداشته باشد و یا در شرایط اضطرار باشد، با انصاف و عدل و رضایت خداوندی همخوانی ندارد و لذا عرف بدون عرفان مورد قبول خدا نیست.

مثلاً در قانون اساسی امریکا آمده است که اگر رئیس جمهور دروغ بگوید از کار برکنار می‌شود. و این عرف بصورت قانون درآمده است، اگر دقت کنیم می‌بینیم که این مطلب ناشی از عرفانی است که در اثر زحمت و مرارت پیامبران و راستگویان و نیکوکاران نهادینه شده است. این بزرگواران راستگویی را در بستر زمان نهادینه کردند تا جایی که اگر رئیس جمهوری دروغ بگوید از مقام خود برکنار شود.

مرحوم طالقانی می‌گوید: بدنبال عرفانی که در عرف‌های جامعه هست باشید و حرکت اصیل مردم را در این راستا می‌داند. محکمی که طالقانی معرفی می‌کند همانا جریان تکامل، عرفان و فطرت است که عرف جوامع را متشابه آن می‌داند.

قانون اساسی ما با قرارداد اجتماعی رو سو فرق دارد، هر دو عرفی است و به رأی مردم گذاشته می‌شود ولی یکی عرفانی است در دل عرف و دیگری قراردادی است که ممکن است عرفان داشته باشد و یا نداشته باشد. حسن و قبح عقلی است. یکی مردم سالاری دینی است. و دیگری فقط مردم سالاری است. ظاهر هر دو هم عرف است و آراء مردم، در هر دو هم مردم در دادن رأی موافق و مخالف آزادند.

اوایل انقلاب یکی از مسؤولان در پیش خطبه گفت: معروف چیزی است که به عرف درآید و منکر، خلاف عرف است. او می‌گفت: زنان دوران رضاشاه حجاب داشتند و رضاشاه به زور کشف حجاب کرد، این منکر می‌شود.

این تعریف معروف و منکر همیشه جواب نمی‌دهد. ما می‌گوییم معروف چیزی است که عرفان و استدلال درونش باشد و این عرفان و استدلال در بستر تاریخ درون آن نهادینه شود و به عرف تبدیل شود. مثل اینکه راستگویی خوب و دروغ‌گویی بد است. کم فروشی بد است. اینها یک عرفان و استدلالی دارد. یعنی انبیاء مرارتها کشیده‌اند. ردپایش را که در تاریخ دنبال کنید می‌بینید که چگونه نهادینه شده‌اند.

■ مکانیسم این عرفان چگونه است؟

□ در طول تاریخ هر عرف درست و خوبی حتماً یک عرفانی در دلش بوده است. اگر اعمال صالح انبیاء را بررسی کنیم می‌بینیم یکی با کم فروشی مبارزه کرده و در این راه مرارتها و شکنجه‌هایی تحمل کرده، و امروز زشتی کم فروشی نهادینه شده، تمام بنادر تجاری برای وزن کردن قوانینی دارند، برای سنجش نفت از طرق مختلف اتوماتیک و دستی استفاده می‌کنند. در تمام دنیا تشکیلات مفصلی برای سنجش بوجود آمده است، اما قبلاً اینطور نبود.

حضرت شعیب می‌گوید: کم فروشی استثمار از جان طرف مقابل است. و «وَبَلِّغِ لِلْمُطَفِّقِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ، إِذْ أَكَالُوهُمْ أَوْ وُزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» (سوره مطففین، آیات ۱ الی ۳): ضمیر «هم» در این آیه به انسان برمی‌گردد یعنی اگر کم فروشی کنی استثمار انسان از انسان است. حالا این

مسأله عرف شده اما کسی به منشأ عرفانی آن توجه نمی کند، اینجاست که فرق مردم سالاری دینی با مردم سواری دینی آشکار می شود.

■ به عبارتی تمام عرف های خوب برمی گردد به راه انبیاء!!

□ بله، در تمام عرف های خوب ردپای انبیاء و نیک مردان تاریخ را می توان دید. که من در این باره تحقیقاتی انجام داده ام.

■ اما ما می بینیم عده ای سعی دارند اثبات کنند که تمام دستاوردهای عرفی خوب بشر مثل حقوق بشر در ضدیت و مخالفت با دین است.

□ رمز و رجحانی که دین بر حقوق بشر دارد این است که دین می گوید مثلاً آزادی خوب است، حقوق بشر هم می گوید خوب است، دین می گوید عدالت خوب است، حقوق بشر هم همینطور. ترجیحی که دین بر حقوق بشر دارد این است که دین عدالت و آزادی و انتقاد و... را در بستر زمان و مکان مطرح کرده و درجه تحقق آنها را در هر مقطعی روشن می کند که جامعه دچار چپ روی و راست روی نشود.

برتری دین در این است که مهندسی و ساختار عدالت، آزادی و نقد را مطرح می کند. یک شبه نمی شود جامعه توحیدی و بدون امتیازات طبقاتی درست کرد. دین به قانون تکامل تدریجی حرکت در جامعه توجه دارد و

بر این مبنای استدلالی است که می تواند عدالت و آزادی را ترکیب بندی و حد آنها را در هر مقطع زمانی مشخص نماید.

■ به هر حال حقوق بشر، جزء دستاوردهای خوب بشر است.

□ درست است عرف است و سنتز راه پیامبران است. من آن را رد نمی کنم، آزادی خوب است اما باید ترکیب بندی شود، عدالت هم همینطور. کمبود ما این است که چند بهار آزادی را به سادگی از دست داده ایم.

بینید حضرت شعیب به ظاهر حضرت موسی را به استثمار کشید. یعنی قراردادی با وی بست که در دوران بردگی بود. در آن مقطع اگر حضرت شعیب بیش از این رعایت حال حضرت موسی را می کرد، یک آثار شعیب به حساب می آمد و اقتدار جامعه به هم می ریخت. به زبان خودمان شعیب به موسی می گوید: تو یک چریک فراری هستی که اولاً: من پناهت دادم.

ثانیاً، دخترم، با میل خود به عقد تو درآمده است.

ثالثاً: طول قرارداد محدود است به ۱۰-۸ سال آن هم به انتخاب تو (که معمولاً در دوران بردگی اینطور نیست).

رابعاً: تو را صاحب شیوه تولید می کنم (و این در شرایطی بود که برده ها مالک هیچ چیز نمی شدند) و گله و رمه و زاد و ولد متعلق به تو.

خامساً: کمک می کنم عمل صالحت را تقویت کنی که بتوانی با فرعون مبارزه کنی و قومت را نجات دهی.

می بینیم که شعیب ضمن اینکه موسی را ظاهرأ استثمار می کند با این تبصرهها مناسبات بردگی را تدریجاً القا می کند. یعنی اینجا عدالت مهندسی شده، این ویژگی دین است که متکی به صبرورت الی الله و تکامل تدریجی است و یک ضابطه و ملاک دارد.

قبل از انقلاب در زندان شاه آیا می شد همه چیز را بنا بر این اصل که آزادیم، گفت؟ یا باید به شرایط زندان توجه می شد؟ این را ساختار آفرینی آزادی می گویند.

اینها مهندسی است یعنی تحقق اصول در بستر زمان و مکان. لا تقولوا کل ما تعلم و لا تقولوا ما لا تعلم (پیامبر اکرم (ص)) همه آنچه را که می دانی نگو و هر آنچه را که نمی دانی نگو. به هر حال دین ظرافت دارد حتی گاهی ممکن است یک انتقادی به جای اصلاح طرف را دیوانه کند و یک ریشه یابی بدون ضابطه به ریشه کنی تبدیل گردد.

■ در نهایت حقوق بشر مبنای دینی دارد؟

□ بله، بسیاری از دستاوردهای بشری ره آوردهای انبیاء است. مثلاً هر کدام از انبیاء در زمان خودشان نوآوری هایی داشته اند که مورد استفاده بشر قرار گرفته است. نوح کشتی را ساخت که اساس حمل و نقل دریایی شد. اولین میخ را نوح ساخت. ذوب فلزات و ساخت زره توسط داوود بود.

یا مثلاً اینکه قرآن می گوید: مال مردم را نخورید ايجاد طبقه می شود، خونریزی می شود، ریشه جنگ را قرآن اینجا می گوید (آیه ۲۹ نساء، آیه ۱۸۸ بقره) اینها نهادینه شده است. خیلی ها را هم دیگران نهادینه کردند.

برخی می گویند: حقوق بشر از عدالت حرف می زند، از حقوق اکثریت حرف می زند و از آزادی، و اینها نهادینه شده است. سازمان ملل در واقع نهادینه شدن ارزشهای بشری است. اینجا برخی می گویند پس ضرورت دین چیست؟ ما بهتر است عقب نشینی کنیم و دین را در حد نهادهای خیریه و اخلاق و شیردادن مادر به فرزند محدود کنیم. زیرا اگر عقب نشینی نشود این جایگاه را هم از دست خواهد داد.

ولی ما می گوییم دین هم به لحاظ استدلالی که دارد و هم به لحاظ استراتژیکی می تواند مهندسی و سازندگی کند و این را که حد عدالت تا کجا می تواند باشد در هر مقطع تاریخی مشخص نماید. حد و مرز آزادی و مالکیت را نیز به همین ترتیب. اما حقوق بشر می گوید مالکیت محترم می تواند نامحدود باشد. ولی در دین در هر مقطعی مالکیت یک حدی دارد تازمانی که به امت واحد نهایی برسیم که در آن مقطع، اصل «خدا - مالکی» و «کالا - امانتی» برقرار می شود و امت واحد بدون امتیازات طبقاتی و اشرافی حاکم می شود.

